فقه: زکات، جلسه 84: چهارشنبه 27/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که استحباب زکات در مال التجارۀ صبی و مجنون در چه مواردی هست؟ من یک بحثی را گذاشته بودم بعداً بحث کنیم ولی بعد به نظرم رسید که همین الآن باید این را بحث کنیم و این بحث‌هایش را یکپارچه. آن این است که در مورد اصل زکات مال التجاره خب یک بحثی هست که زکات مال التجاره. حالا در مورد ولی و صغیر و مجنون نه، به‌طور کلی آیا واجب هست یا واجب نیست، آن جا یک بحثی هست که اصلاً اگر ما گفتیم زکات مال التجارة واجب نیست مستحب هم هست، اصل استحبابش درست است یا درست نیست. خب مرحوم وحید بهبهانی می‌گوید مستحب نیست که قبل از آن هم بعضی از فقهای ما این عدم استحباب را ذکر کردند، مرحوم آقای خویی هم در آن بحث می‌خواهند بگویند، می‌فرمایند که زکات مال التجارة اصلاً مستحب نیست. اگر زکات مال التجارة را آنجا مستحب ندانستیم در مورد صبی و مجنون هم ظاهراً دیگر نباید مستحب دانست. و این است که به نظر می‌رسد که این کل این بحث را باید یکپارچه بحث کرد. زکات مال التجارة اصلاً اصل استحبابش، اگر فقط استحبابش مسلم بود، دوران امر بین این بود که واجب است یا مستحب است، خب حالا بعداً بحث می‌کردیم. ولی چون اصل استحبابش هم محل تأمل هست و در نتیجه در ما نحن فیه اصل استحباب زکات در مال التجارۀ صبی و مجنون را باید بحث کنیم تا بعد ببینیم که موردش کجا هست و اینها.

شاگرد: طلا و نقرۀ صبی اگر به حد نصاب برسد، ولو که قائل به استحباب مال التجارة نشویم اینجا جای بحث ندارد؟ یعنی طلا و نقره‌ای دارد به حد نصاب هم هست.

استاد: نه آن که قطعاً زکات ندارد، دیگر گذشت نقدین صبی و مجنون که قطعاً زکات ندارد.

شاگرد: حالا اتجار اگر به آن رخ بدهد؟

استاد: اتجار از آن رخ بدهد خب همین را داریم بحث می‌کنیم.

شاگرد: اصلاً مفروض به غیر صبی

استاد: نه، اینها می‌خواهم بگویم بحثش یکپارچه است. صبی و مجنون وغیر صبی و مجنون را یکپارچه باید بحثش را کرد. حالا عرض می‌کنم. بحث‌هایی که اینجا مطرح شده در آن بحث هم مؤثر است. یعنی یک سری نکاتی اینجا مطرح شده که در استحباب داشتن زکات مال التجارة برای بزرگان هم آن اثر دارد. این است که به نظر می‌رسد این دو تا بحث را یکپارچه باید بحث کرد و اینها را از هم تفکیک نکنیم. تفکیک اینها یک مقداری ایجاد تشویش می‌کند. این است که به نظر می‌رسید ما ابتدا این بحث را مطرح کنیم بعد برویم روی این که حالا اگر اصل استحباب ثابت شد بحث می‌کنیم آیا استحباب در جایی هست که متجر ولی باشد؟ یا جایی که متجر غیر ولی هم باشد استحباب می‌آید یا نه، آن بحث فرع این است که اصل استحباب ثابت بشود. اینجا در شرایع دو جا این بحث مطرح هست، یک بحث اصل این که مستحب است زکات در مال التجارة یا مستحب نیست، یک مقدار کوتاه بحث دارد. یک بحث احکام زکات مال التجاره، شرایط و احکامش خیلی مفصل است. من آن قسمت بحث مفصلش را فعلاً وارد نمی‌شوم، آنها. اصل آن تکه‌ای که مربوط به اصل وجوب یا استحباب یا هیچکدام هست، البته مرحوم، شرایع اینها را کأنّ این دو قول را فقط مطرح می‌کند و استحباب را. ولی ظاهراً قول سومی هم وجود دارد که اصلاً نه وجوب نه استحباب. حالا عبارت شرایع را من می‌خوانم رفقا این قسمت را در کلاس راهنما مطلبی که در جواهر دنبال این مطلب هست ملاحظه بفرمایید، مطلب جواهر را من کلاس خیلی نمی‌خواهم مطرح کنم. ولی در کلاس راهنما رفقا حتماً ببینند و آن بحث، به هر حال یک نگاه خاصی چون در این مسأله دارد آن را در کلاس راهنما بحث می‌کنیم.

مرحوم محقق در آخر، النظر الثانی فی بیان ما تجب فیه و ما تستحب. اینجا ابتداءً یک بحث اجمالی می‌کند در موارد وجوب و موارد استحباب، بعد دیگر تک تک‌اش را وارد تفصیلش می‌شود.

شاگرد: صفحه‌اش

استاد: من از مسالک دارم می‌خوانم. عبارتش و فی مال التجارة قولان، این عبارت. ایشان می‌گوید و فی مال التجارة قولان احدهما الوجوب و الاستحباب اصح. دو تا قول، یکی این که واجب باشد و یکی این که مستحب باشد و استحباب را اصح دانسته. البته به نظر می‌رسد که ۳ تا قول هست. یک قول سومی که اصلاً مستحب هم نباشد. که این که مستحب نباشد در بحث ما خیلی مهم است. چون لازم. در بزرگ‌ترها حالا مستحب باشد یا نباشد خیلی چیز مهمی نیست، حالا مستحب هم نباشد خب رجاءً شخص می‌تواند این را اخراج کند. ولی در مال صبی اگر مستحب نباشد اخراجش حرام است. چون ولی دیگر حق ندارد اخراج کند. بحث حرمت اینجا پیش می‌آید. لازمۀ عدم استحباب حرم تصرف ولی در مال طفل است. این است که اینجا اثر عمده‌اش در این بحث ظاهر می‌شود. خب اینجا من اجمالش را بگویم بعد وارد روایات مسأله بشوم، ما دو دسته روایات در ما نحن فیه داریم. یک دسته روایات اثبات زکات در مال التجاره کرده، یک دسته روایات نفی زکات در مال التجارة کرده. آیا جمع بین این دو دسته روایات را چگونه باید بکنیم؟ مرحوم آقای خویی می‌فرمایند این دسته روایات قابل جمع نیستند، جمع عرفی ندارند. بنابراین روایاتی که قائل به وجوب زکات شدند را باید کنار گذاشت. و در واقع حمل به تقیه می‌کنند. یعنی از باب تقیه هست. این یک مطلب.

ولی مرحوم حاج آقا رضا همدانی می‌فرماید که این روایت را نمی‌شود حمل به تقیه کرد، به خصوص روایت‌هایی که در بحث ما هست. در بحث ما که در مورد اموال ایتام و مجانین حکم کرده به این که در مال التجاره‌اش زکات واجب است این را نمی‌شود حمل به تقیه کرد. بیانی دارند که حالا بعد توضیح می‌دهم بعد بیانشان چی است. و این حمل به تقیه صحیح نیست. حالا اینجا یک نکته‌ای ابتداءً عرض بکنم بعد روایاتش را می‌خوانیم و وارد بحث می‌شویم. این بحث حمل به تقیه همچنان که در جلسات قبل عرض کردم به دو شکل مطرح است. یک شکل حمل به تقیه به عنوان تصرف در جهت صدور روایات. یعنی امام علیه السلام به جهت تقیه حکم واقعی را بیان نفرمودند. این یک جور است. یک جور دیگر این هست که حمل به تقیه یعنی حمل به صورت تقیه. یعنی به دلیل این که زکات را می‌آمدند مطالبه می‌کردند عمّال حکومت ما به حمل تقیه می‌گوییم در جایی که این که واجب هست به اعتبار این است که خواه ناخواه باید طرف بدهد عمّال حکومت می‌آمدند این را می‌گرفتند، یعنی ناظر به ثبوت خارجی آن زکات هست. یعنی این که خارجاً زکات گرفته می‌شده و جائز هم نیست که شخصی در جایی که آنها زکات می‌گیرند مقابله کند که نشانگر این باشد که این زکات را واجب نمی‌داند. تقیه اقتضاء می‌کند که زکات پرداخت بشود، ولی طفل هم موظف هست که زکات را بپردازد. ولو واجب نباشد ذاتاً چون شرایط تقیه وجود دارد می‌آیند از ولی طفل مطالبه می‌کنند، چون ولی طفل تقیه اقتضاء می‌کند که این زکات را بپردازد باید بپردازد. آن صورت اوّل تقیه که گفتم تقیۀ امام علیه السلام هست. یعنی امام از خودشان تقیه کردند. ولی این صورت دوم حکم صورتی که ولی یا مالک به جهت تقیه ملزم هست به زکات پرداختن، حکم آن صورت را دارد بیان می‌کند. این است که در این بحث باید این دقت بکنیم که ما حمل به تقیه که می‌خواهیم بکنیم کدام قسم را می‌خواهیم بگوییم؟

مرحوم وحید بهبهانی مفصل این بحث را دارد، در مصابیح الظلام هم در همین بحث ما زکات در مال التجارۀ طفل، جلد ۱۰، صفحۀ ۸۷ این بحثش را دارد و در اصل همین، این که اصلاً زکات در مال التجارة مستحب هست یا مستحب نیست آنجا هم این بحث را دارد، که اینها را دقت بفرمایید یک چیزهایی دارد، نکاتی در کلام مرحوم وحید بهبهانی هست که این توضیحی که در مورد تقیه دادم بیشتر برای توضیح کلمات مرحوم وحید بهبهانی است آنها را ملاحظه بفرمایید چون من قبلاً نگفته بودم فقط می‌خواهم یک سری سرفصل‌ها را امروز بگویم و یک مقدار روایت را بخوانم بحث را از شنبه به‌طور جدی شروع کنیم.

این روایات این بحث. روایت زکات در مال التجارۀ صبی و مجنون که خب در همین بحث است. به تناسب این که آیا در مال صبی یا مال مجنون زکات هست یا زکات نیست خب دو تا بابی که وجود دارد زکات در مال صبی و مجنون در صورت تجارت هم مورد بحث قرار گرفته. اما بحثی که به‌طور کلی زکات در مال التجاره را مطرح می‌کند باب ۸ از ابواب ما تجب فیه الزکاة و ما لا تجب هست که صفحۀ ۹۳ جلد ۹ جامع احادیث هست. حالا من روایت‌هایش را می‌خوانم، بحث‌های تفصیلی این مطلب باشد برای شنبه.

روایت اوّل، روایتی هست با این سند: «سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام وَ لَيْسَ عِنْدَهُ غَيْرُ ابْنِهِ جَعْفَرٍ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ إِنَّ أَبَا ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عُثْمَانَ تَنَازَعَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ عُثْمَانُ كُلُّ مَالٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ يُدَارُ بِهِ وَ يُعْمَلُ بِهِ وَ يُتَّجَرُ بِهِ فَفِيهِ الزَّكَاةُ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- أَمَّا مَا اتُّجِرَ بِهِ أَوْ دِيرَ وَ عُمِلَ بِهِ فَلَيْسَ فِيهِ زَكَاةٌ إِنَّمَا الزَّكَاةُ فِيهِ إِذَا كَانَ رِكَازاً أَوْ كَنْزاً مَوْضُوعاً»

این روایت یک نکته‌ای در موردش عرض بکنم، این روایت یک تفاوتی با نقل معروفی که در مورد ابو ذر هست که اصلاً ابو ذر می‌گفته که زکات فقط در اموال امور تسعه نیست و در مال شیء واجبی غیر از زکات هم وجود دارد و ان الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونه فی سبیل الله، اختصاص به زکات ندارد، غیر زکات. این نقل معروفی هست من مراجعۀ چیز نکردم از جهت سندی و اینها ولی معروف است که اصلاً بحثی که بین معاویه و ابوذر بود سر این بود که ابوذر می‌گفتش که واجب فقط زکات نیست غیر زکات هم واجب است و این لحن یک مقداری تقریباً برعکس است. این کأنّ عثمان یک زکاتی را واجب می‌دانسته و ابوذر می‌گفته اینجا زکات واجب نیست و امثال اینها. این حالا یک مقداری باید با آن بحث مراجعه کنیم ببینیم نقلش معتبر هست یا معتبر نیست. فرصت نکردم ببینم که آن نقل معروف از جهت سندی چجوری است؟

علی ای تقدیر حالا این فعلاً این نقل را ما داشته باشیم.

می‌گوید که: «فَاخْتَصَمَا فِي ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ فَقَالَ الْقَوْلُ مَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ»

بعد یک ذیلی دارد آن ذیل یک مقداری خیلی دشوار است پذیرش آن ذیل.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِأَبِيهِ مَا تُرِيدُ إِلَى أَنْ تُخْرِجَ مِثْلَ هَذَا فَيَكُفَّ النَّاسُ أَنْ يُعْطُوا فُقَرَاءَهُمْ وَ مَسَاكِينَهُمْ فَقَالَ له أَبُوهُ علیه السلام إِلَيْكَ عَنِّي لَا أَجِدُ مِنْهَا بُدّاً.»

خلاصه امام صادق علیه السلام طبق این ذیل اعتراض کردند که خلاصه این چه فتوایی می‌دهید، می‌خواهید مردم دیگر زکات ندهند، فقرا و مساکین دستشان خالی بشود؟ حضرت گفتند که از من دور شو، چاره‌ای ندارم باید همچین مطلبی را بگویم. یک همچین الیک عنّی با این لحن. من احتمال می‌دهم اینجا با روایت بعدی که می‌خوانیم اشتباه شده باشد. خیلی مستبعد هست. این روایت با روایت بعدی خیلی شبیه است. آنجا امام صادق که این مطلب را می‌فرمایند اسماعیل فرزندشان اعتراض می‌کند. همین اعتراضی که اینجا به امام صادق نسبت داده شده. اسماعیل، فرزندشان اعتراض می‌کند و حضرت می‌فرمایند که خب خداوند همچین حقی را قرار نداده، من که نمی‌توانم همچین حقی را قرار بدهم، این حق حق الهی هست که خدا قرار نداده. من تصور می‌کنم که اشتباه شده مثلاً اصل روایت این بوده که زراره کنت قاعدا عند جعفر و لیس عنده غیر ابنه بوده، اینها اشتباه شده جعفر تبدیل شده به ابو جعفر و مراد از ابن هم امام صادق علیه السلام تلقی شده و یک همچین. یا اشتباه حافظه شده و راوی عمر بن اذینه یا حماد بن عیسی که این روایت را نقل می‌کردند همان روایت بعدی بوده که افراد زیادی آن روایت بعدی با سندهای متعدد نقل شده بوده، حالا روایتش را می‌خوانیم که افراد متعددی آن روایت بعدی را راویان متعددی داشته. این حدس می‌زنم اینها با هم قاتی شده باشد.

خب روایت بعدی این هست: علی بن حسن بن فضال عن محمد و احمد. این محمد و احمد برادران علی بن حسن بن فضال هستند. هر ۳ اینها فطحی ثقه هستند. عن علی بن یعقوب الهاشمی، که ثقه است. عن مروان بن مسلم عن عبد الله بن بکیر و عبید و جماعة من اصحابنا قالوا قال ابو عبد الله علیه السلام لیس فی المال المضطرب به زکاة فقال له اسماعیل ابنه یا ابه جعلت فداک اهلکتَ فقراء اصحابک فقال ای بنی حق اراد الله ان یخرجه فخرج. یعنی خداوند همچین حقی را. حقّ الله اراد الله ان یخرجه فخرج شاید حالا این عبارت را نمی‌دانم مراد چی است، آیا مراد این هست که زکات یک حقی هست که خداوند در یک موارد خاصه‌ای حکم به ثبوتش کرده، و خرج در همان موارد خاصه در مال مضطرب که جزء آن موارد خاصه نیست آن زکات هم نیست. این مراد هست؟ یا حق اراد الله ان یخرجه فخرج می‌خواهد بگوید این که زکات در مال مضطرب به باشد خداوند اراده کرده که یک همچین چیزی نباشد، یعنی اخرج الزکاة عن المال المضطرب به فخرج. یعنی فخرج المال المضطرب به عن کونه متعلقاً للزکاة. یک همچین چیزی را.

شاگرد: شاید مرسوم باشد که خداوند این را حق فقرا قرار داده، خداوند ؟؟؟ ۲۱:۴۴ تعیین می‌کند.

استاد: معنای اوّلش همان بود که من عرض کردم. اراد الله ان یخرجه یعنی زکات حقی هست که خدا اراده کرده آن را در یک محدوده‌ای قرار بدهد در همان محدوده هست بنابراین

شاگرد: مشیت الهی فقرا حقی ندارند

استاد: بله این شکلی. این به هر حال آن خیلی مهم نیست در این که فقه الحدیث آن روایت چی باشد، هر دوی اینها در این جهت مشترک هستند که می‌گویند لیس فی المال مضطرب به. مضرب به یعنی مالی که با آن تجارت می‌شود. یک نکته‌ای در مورد هر دوی این روایت‌ها هست و روایت‌های بعدی که باید مد نظر باشد آن این است که آیا اینها فقط نفی وجوب می‌کند؟ یا نفی استحباب هم می‌کند. لیس فی مال الیتیم زکاةٌ این می‌خواهد بگوید که در مال. مال المضطرب به زکاةٌ، حتی مستحب هم نیست؟ روایت دوم ممکن است ما ازش اینجوری کسی برداشت کند که در مال مضطرب به می‌خواهد حتی نفی استحباب هم بکند. می‌خواهد بگوید اصلاً در مال مضطرب به زکات نیست لا وجوباً و لا استحباباً. ولی روایت اوّل تعبیری که دارد از تعبیر استفاده می‌شود در مقام اثبات وجوب و نفی وجوب است. آن تعبیری که دارد: «إِنَّمَا الزَّكَاةُ فِيهِ إِذَا كَانَ رِكَازاً أَوْ كَنْزاً مَوْضُوعاً فَإِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَفِيهِ الزَّكَاةُ» این ناظر به وجوب زکات است. می‌گوید اگر یک سال گذشت و مالی بود که صامت بود و با آن تجارت نمی‌شد و امثال اینها، این ففیه الزکاة. این در مقام این نیست اصل مشروعیت بخواهد اثبات کند. مشروعیت وجوبیه را می‌خواهد اثبات کند. آن وقت نفی‌اش هم که هست نفی مشروعیت وجوبیه می‌شود نه نفی اصل چیز. چون آن مسلم است دیگر، این در مال. این نمی‌خواست فقط بگوید که در مالی که سال ازش گذشته و با آن تجات نمی‌شود و رکاز است و کنز موضوع هست، زکات مشروع است. نه بیشتر از مشروع وجوبش را هم می‌خواهد بیان کند. این است که آن روایت اوّل را اگر به نظر می‌رسد نمی‌شود برای نفی استحباب بشود استفاده کرد. حالا ممکن است روایت دوم را بشود استحباب استفاده کرد آن یک حرف دیگر است. ولی به نظرم من اصلاً کلمۀ فیه زکاةٌ و لیس فیه زکاةٌ اینها قدر مسلم، یعنی آن چیزی که ازش استفاده می‌شود این است که در مقام این هست که زکات واجب هست یا زکات واجب نیست. می‌گوید بخواهیم لیس فیه زکاةٌ ناظر به این بدانیم که حتی زکات مستحب هم نیست به نظرم فی نفسه یک همچین ظهوری ندارد. حالا به قرائن دیگری ما روایت را به این معنا بخواهیم حمل کنیم یک حرف دیگر است. از کلام مرحوم وحید بهبهانی من اینجور برداشت می‌کنم که ایشان گویا این روایت‌ها را ناظر به نفی استحباب هم دانسته. ببینید لحنی که ایشان در مصابیح الظلام بحث را مطرح می‌کند گویا اینجوری لحن هست، ولی به نظر می‌رسد فی نفسه اینها مشکل هست برای نفی استحباب ازش استفاده کنیم. البته این نکته را هم بگویم، اگر ما دلیل بر استحباب نداشته باشیم دیگر در مورد صبی نمی‌توانیم استحباب را ثابت کنیم، تسامح در ادلۀ سنن دیگر اینجا نمی‌آید. چون اینجا پای حرمت در کار است. یعنی ما می‌خواهیم تخصیص بزنیم ادله‌ای که مال یتیم را ولی نمی‌تواند تصرف کند، نمی‌تواند درش، مگر در مصلحت طفل و امثال اینها در صورتی ما می‌توانیم اثبات کنیم که ولی می‌تواند در این مال طفل تصرّف کند که یا وجوب و استحبابش را اثبات کنیم، وجوب یا استحباب که اثبات شد می‌شود مصلحت طفل. و در نتیجه خب ولی وظیفه دارد که این کار را انجام بدهد، یا مستحب است برایش که این کار را انجام بدهد. ولی وقتی دلیل معتبر بر استحباب. یعنی عدم الدلیل بر استحباب کافی هست در اینجا برای این که ما احکام استحباب را اینجا بار نکنیم، چون عرض کردم اینجا احکام استحباب احکام الزامی است.

شاگرد: اجمالش سرایت نمی‌کند بر ؟؟؟ ۲۶:۵۴ حرمت تصرف

استاد: نه.

شاگرد: مبنایتان مگر این نیست که اجمال نیست

استاد: بحث اجمال اینجا نیست. بحث این هست که در مال طفل نمی‌شود تصرف کرد مگر ثابت بشود که این به مصلحتش است. ما نمی‌دانیم این مصلحتش هست یا مصلحتش نیست. باید ثابت بشود مصلحتش است تا بشود تصرف کرد. یعنی وقتی ثابت نشد آن ادله

شاگرد:‌ مصلحت را شما نمی‌دانید مستحب است. استحبابش از این باب است که مصلحتش باشد.

استاد: نه. نه به هر حال علتی که آن ادله. آن ادله با ادلۀ چیز اصلاً با هم معارض نیستند. تخصیص نمی‌زند. این ادله آن ادله را تخصیص نمی‌زند.

شاگرد: می‌خواهد بگوید اینجا مصلحت است؟

استاد: این مصلحت طفل است. وقتی که مستحب شد مصلحت طفل در این هست که از مالش زکات اخراج بشود. در نتیجه این ما نمی‌دانیم موضوع آن چیز وجود دارد یا وجود ندارد نمی‌توانیم آن را اثبات کنیم. این هم این روایت.

آن روایت. اینها چون روایت‌ها زیاد است من بحث‌های سندی نمی‌کنم و آن دیگر حالا آن خیلی روایت است.

روایت بعدی «عن الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ فَاشْتَرَى بِهِ مَتَاعاً ثُمَّ وَضَعَهُ فَقَالَ هَذَا مَتَاعٌ مَوْضُوعٌ فَإِذَا أَحْبَبْتُ بِعْتُهُ فَيَرْجِعُ إِلَيَّ رَأْسُ مَالِي وَ أَفْضَلُ مِنْهُ»

شاگرد:

استاد: وَ أَفْضُلُ مِنْهُ مثلاً. یعنی سود برای من حاصل. فکر می‌کنم تلفظش این هست وَ أَفْضُلُ مِنْهُ. حالا این را لغتش را مراجعه کنید ببینیم از چه بابی این را باید خواند و اینها. معنایش تقریباً روشن است یعنی سود برایش حاصل می‌شود فضل برایش حاصل می‌شود. اما حالا باب نحوۀ لغوی‌اش را چجوری باید خواند این را مراجعه کنید.

«هَلْ عَلَيْهِ فِيهِ صَدَقَةٌ وَ هُوَ مَتَاعٌ»

متاع در مقابل نقدین است. می‌گوید که این که هنوز به صورت پول نیست، به صورت یک کالا هست، این صدقه درش هست یا نیست؟ حضرت می‌فرماید «قَالَ لَا حَتَّى يَبِيعَهُ قَالَ فَهَلْ يُؤَدِّي عَنْهُ إِنْ بَاعَهُ لِمَا مَضَى إِذَا كَانَ مَتَاعاً قَالَ لَا.»

حالا تا زمانی که متاع هست زکات ندارد، حالا فروخت تبدیل شد به پول، این به نحو شرط متأخر حالا که پول شده نسبت به آن سال‌های قبلی که متاع بوده، زمان‌های قبلی که متاع بوده زمان‌های قبلی که متاع بوده؟ می‌گویند نه. کأنّ زکات مال زمانی هست که در کل سال نقدین باشد، حالا آن کل سال یک نکتۀ دیگر است که من بعداً در مورد آن فعلاً آن رویش الآن تکیه‌ام روی آن جهتش نیست. حالا فرض کنید معنایش این باشد که زکات در جایی هست که آن مال زکوی نقدین باید باشد و الا متاع زکات ندارد ولو که ببینید البته این روایت به مال التجارة به آن معنا ربطی ندارد. مال التجارة این است من مالی را که در اختیار می‌گیرم، برای این که ازش سود حاصل کنم. عن رجل کان له مال کثیر فاشتری به متاعاً ثم وضعه این که چرا این را وضعه آیا به خاطر این است که دیگر نمی‌خواسته تجارت کند؟ یا می‌خواسته تجارت کند فعلاً نگه داشته قیمتش بالا برود. این ثم وضعه به اصطلاح از این جهت سکوت دارد که این دیگر تصمیم به. این مال التجارة را اجازه بدهید عبارتی که در شرایع در تعریف مال التجارة هست را من بخوانم حالا صرف نظر از این که این مطلب که جواهر درست هست یا چیز بد نیست. ایشان تعریف مال التجارة را در آن بحث مال التجارة، زکات مال التجارة که مفصلش واردش می‌شود تعریف می‌کند. می‌گوید که القول فی مال التجارة بل بحث فیه و فی شروطه و احکامه اما الاوّل. یعنی تعریف مال التجارة فهو مال الذی ملک بعقد معاوضة. یک. مال التجاره مالی هست که برای به عنوان، به وسیلۀ عقد معاوضه مالک شده. «و قصد به الاكتساب عند التملك»

آن موقعی هم که مالک شده می‌خواسته با آن کاسبی بکند. این را رفته تجارت کرده که بعداً با آن کاسبی بکند. حالا اینها باید مورد بحث قرار بدهیم که آیا این مال التجاره‌ای که اینجا مورد بحث ما هست این قید و قیوداتی که ایشان ذکر می‌کنند درش هست؟ یا قید و قیودات نیست. ولی نکته‌ای که می‌خواهم بگویم آن چیزی که در مال التجارة حتماً معتبر است آن این است این مالی که شما نگه داشتید برای این نگه داشتید که می‌خواهید با آن تجارت کنید. و الا مالی که الآن نمی‌خواهید با آن تجارت کنید این مال نگه داشت. این دیگر مال التجارة نیست. ولی آیا ادله‌ای که زکات را واجب کرده موضوعش مال التجارة است؟ یا ما اتجر به است؟ این دو تا با هم فرق دارد. یک موقعی ما می‌گوییم آن مالی که برای تجارت رها شده، این زکات دارد. حالا چه باهاش تجارت بشود چه تجارت نشود. یک موقعی ما می‌گوییم نه آن چیزی که بالفعل با آن تجارت شده ما عُمِل به. نه ما یُعمل به. این است که این نکته، نکته‌ای است که در روایات بحث هم باید مد نظر باشد. در آن روایت اوّلی که ما داشتیم عثمان می‌گوید کلّ مالٍ من ذهب او فضّةٍ یدار به و یُعمل به و یتجّر به. ممکن است ما بگوییم یدار به یعنی هر مالی که قرار است که با آن تجارت بشود. این یدار به یعنی قصد المالک بحفظه التجارة به. و این شکلی ما مثلاً ما بگوییم. ولی لیس فی المال المضطرب به، که در روایت بعدی هست ظاهرش این است که مالی را که با خودش دارد تجارت می‌شود نه مالی که گذاشته شده برای تجارت. این است که این یک مقداری این تعریفی که مرحوم محقق حلی کرده از مال التجارة را باید دقت کرد. ولی حالا من غرضم این نکته است حالا آنهایش بماند. آن این است مالی که اصلاً به قصد تجارت نباشد. بالفعل هم با آن تجارت نشود. آن دیگر قطعاً در آن چیز نیست. این روایت سلیمان بن خالد ممکن است اصلاً مال التجاره به هیچ معنایی نباشد. بحثی که هست مالی کثیری داشته، فاشتریٰ به متاعاً. با آن یک متاع خریده. آن مال کثیری که ابتدا هست به قرینه‌ای که در مقابلش متاع قرار گرفته مراد نقدین است. می‌گوید ابتداءً آن متعلق زکات بوده، ولی این مالی که متعلق زکات، حالا سال البته نگذشته، در همان وسط سال آمد به جایش یک متاع خرید. آیا در این متاع زکات هست یا زکات نیست؟ امام علیه السلام می‌فرمایند در این متاع زکات نیست. باید به نقدین تبدیل بشود و بر خود نقدین سال بگذرد. این ربطی به بحث مال التجارة ندارد. این روایت را اصلاً از بحث باید خارج کرد.

شاگرد: خود تجارت یعنی چی؟

استاد: تجارت یعنی فروختن این به قصد سود

شاگرد: فروش، می‌خرند می‌فروشند به این کار می‌گویند تجارت. این خرید کالا را می‌گوید

استاد: نه خرید برای سود تجارت است.

شاگرد: ؟؟؟ ۳۷:۱۴

استاد: نه، کان له مال کثیر فاشتریٰ به متاعاً. اشتریٰ متاع برای چی خریده؟

شاگرد: فاذا ؟؟؟ ۳۷:۲۵ هر وقت بخواهم می‌فروشم که پول بیشتر گیرم بیاید

شاگرد: خود متاع که به دردش نمی‌خورد باید ؟؟؟

شاگرد: موضوع کنار گذاشته هر وقت دلش بخواهد این کار را می‌کند

شاگرد: موضوع این است که می‌گوید تجارت همین است

استاد: نه، ببینید بحث ایشان این است، نمی‌خواهد با آن تجارت کند.

شاگرد: به موقعش می‌فروشد من کاسبم می‌دانم

استاد: بله. حالا این را یک قدری دقت بکنیم ببینیم این سؤال از چه جهتش است؟ آیا جهتش این است که وضع این مال برای این هست که بگوید هر وقت خواستم می‌فروشمش. ببینید یک موقعی هست این دو تا نکته با هم خلط نشود، یک بحث این هست که یک مالی من خریدم الآن احتیاج دارم. خریدم. ولی نگران، اگر من تاجر هستم. یعنی فکر اقتصادی دارم. من نمی‌خواهم، این برای سود نگه‌اش نداشتم ولی می‌گویم که این زیان نمی‌کنم این را نگه دارم. هر موقع که چیز شد خواستم بفروشمش هم ضرر نکردم. این ممکن است عبارتی که هست ناظر به این باشد که یک موقعی هست علت نگه داشتنش این هست که می‌خواهد اصلاً تجارت کند، سود کند امثال اینها، برای این نگه داشته قیمتش بالا برود یک موقع هست. یک موقعی هست نه می‌خواهد بگوید که نگران زیان بردن در این نگهداری نیست. دیگر من الآن نمی‌خواهم پول به دست بیاورم ولی هر زمان بخواهم این را بفروشم اصل مالم برمی‌گردد، چه بسا زیادتر هم مالم بیاید. ولی حالا حال خرید و فروش ندارم اصلاً حوصلۀ.

شاگرد: حفظ سرمایه می‌کند

استاد: می‌خواهد حفظ سرمایه کند می‌گوید این سرمایه‌ام حفظ می‌شود یعنی اشاره به این دارد که این که نگه داشته به خاطر این بوده که مطمئن بوده که در این نگه داشتن زیان نمی‌کند. یک موقعی احتمال زیان کردن هم می‌دهد ولی چون مثلاً مشتری ندارد، چون حال ندارد برای معامله کردن اینها نگه می‌دارد، یک موقع هم نه، از اوّل این که این مال نگهداری‌اش به ضررش است آن نیست، نه این را نگه داشته می‌گوید من حالا این را نگه می‌داریم زیان که نمی‌کنیم حالا برای چی بفروشمش؟ نگه‌اش می‌داریم هر وقت خواستم. الآن دیگر تصمیم به فروش ندارم، ولی می‌گویم هر وقت شد خواستم می‌فروشمش دیگر، زیانی نمی‌کند. نیازی نیست که الآن وارد بازار تجارت بشوم. یکی این روایت از توش مال التجارة بودن در نمی‌آید، مال التجارة آنی هست که به قصد سود نگه داشته نه این که آن کسی که با تضمین عدم خسارت آن را نگه داشته این در مقام دفع مانع ممکن است باشد نه برای مقتضی. مقتضی نگه داشتنش این هست که خب می‌خواهد در خانه زندگی می‌کند، می‌گوید حالا فرض کنید پولش را داده یک خانه خریده، ما در خانه زندگی می‌کنیم هر وقت آن احتیاج داشتیم خانه را می‌فروشیم پولش در می‌آید دیگر. این خانه‌ای که خریده به قصد تجارت نگه‌اش ندارد برای زندگی‌اش است، این هر وقت پول احتیاج داشتم، الآن پول احتیاج ندارم، ولی هر وقت پول احتیاج داشتم این را می‌فروشم. مثلاً الآن خیلی وقت‌ها طرف ماشین می‌خرد ماشین را برای این نمی‌خرد که با آن تجارت کند، ماشین را می‌خرد برای این که کار کند. می‌گوید هر وقت به پول احتیاج داشتم ماشین را می‌فروشم، زیان نمی‌کند. قیمت این ماشین که پایین نمی‌آید.

شاگرد: آن وقت تورم که بوده.

استاد: حالا حالاها امید تحریم برداشتن نیست قیمتش می‌آید پایین.

شاگرد: این روایت ؟؟؟ ۴۲:۰۷ بحث تورم مطرح بوده

استاد: فی الجمله که بحث تورم هست نه در این که قیمت‌ها بالا و پایین می‌رفته آن بحث نیست، تورم‌های این شکلی

شاگرد: بالا و پایین که تورم نیست

استاد: نه. اینجا می‌گوید. نه این متاعی بوده که از اوّل تضمین شده بوده که قیمتش پایین نمی‌آید. شرایطش شرایطی که این که می‌گوید هذا می‌گوید که هر زمان بخواهد، برای چی نگه می‌دارد، می‌گوید ضرر نمی‌کنم نگه دارم، هر زمان خواستم می‌فروشم رأس مالش را به دست می‌آورم بلکه سود هم ممکن است به دست. و افضل منه معلوم نیست مراد این باشد که حتماً یک مال اضافه‌ای که پیشم باید. ممکن است ناظر به این باشد که چه بسا یک سودی هم حاصل بشود. این ناظر به این می‌تواند باشد که نگه داشتن این مال به ضرر من نیست. بنابراین چه مانعی دارد؟ نگه‌اش می‌داریم. این روایت معلوم نیست اصلاً مربوط به بحث زکات مال التجارة باشد.

روایت بعدی آن بحث مال التجارة هست آن حالا روایت اسحاق بن عمار آن نه، تصریح می‌کند که نگه می‌دارد تا زیاد بشود. آنها با این فرق دارد. حالا ملاحظه بفرمایید ان شاء الله این بحث را دنبال خواهیم کرد.

مرحوم آقای خویی قائل هستند که زکات مال التجارة چیز نیست ولی اینجا را بحث نکردند. فقط آنجا بحث کردند. من فکر می‌کنم اگر این دو تا بحث کنار هم بحث بشود بحث ما نحن فیه نکاتی درش هست که در آن بحث هم مؤثر است. مرحوم حاج آقا رضا همدانی ملاحظه بفرمایید، بیشتر تکیه‌اش روی بحث اینجاست برای اثبات استحباب. اینجا می‌گوید ما حمل به تقیه نمی‌توانیم بکنیم پس بنابراین قائل به استحباب می‌شود. این را ببینید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان